

## نقش تبلیغی روحانیون در اردوگاه‌های بعثی .....

محمد خطیبی کوشکک  
کارشناس ارشد فلسفه محض

■  
به بهانه ۲۶ مرداد سالروز بازگشت آزادگان به میهن اسلامی بر آن شدیم تا نقش روحانیون در اردوگاه‌های بعثی را تبیین نماییم. این مهم در قالب یک نوشتار به قلم روحانی جانباز و آزاده جناب حجة الاسلام آقای محمد خطیبی کوشکک، کارشناس ارشد فلسفه محض که مدت ۴۲ ماه در اردوگاه‌های ۱۱ و ۸ تکریت و یعقوبه عراق در اسارت بودند صورت گرفت. با سپاس و درود به مقام شامخ همه شهیدان، جانبازان و آزادگان.

دفاع مقدس، دانشگاهی بزرگ است که تربیت یافتگان فراوانی را تقدیم جامعه انسانی نموده است. شهیدان، جانبازان، اسیران [آزادگان] و رزمندگان، دانش‌آموختگان این دانشگاه انسان‌سازی هستند. هر یک از این گروه‌ها ذخایر بزرگ معنوی انقلاب اسلامی‌اند که تاریخ زندگانی و جهاد آنان، برگهای زرینی از حماسه و ایثار ملت بزرگ ایران را نوشته است. به مناسبت ۲۶ مرداد بر آن شدیم تا با بررسی خاطرات دوران اسارت آزادمردان میهن اسلامی، یادشان را گرمی بداریم و از صبر و مقاومتشان الگو بگیریم. اسیران مادر سیاه‌چالهای دشمن بعثی، سرودهای بلند آزادی‌اند. اسیران، اصناف مختلفی را به عدد اقصا مختلف ملت سربلند ما شامل می‌شوند. یکی از این گروه‌ها، سلسله جلیله روحانیان‌اند؛ غیور مردانی که افتخار رهبری نهضت بزرگ اسلامی قرن بیستم را آگاهانه بر عهده گرفته‌اند و

سر سلسله آنان فقیهی بزرگ و حکیمی عارف و سیاستمداری شجاع و مدبر، یعنی امام امت خمینی کبیر است.

روحانیان همان طور که در آغاز نهضت، پیشاپیش امت، پرچم هدایت و رهبری را بر دوش گرفتند، در طول سالهای دفاع مقدس هم دوشادوش و گاه پیشاپیش رزمندگان در همه جبهه‌ها حضور مؤثر و کارساز داشتند. در سالهای عسرت و پرمشقت اسارت نیز روحانیان زیادی در کنار اسیران و شیرمردان در بند، زنجیر اسارت بر گردن، با قامت فراز در مقابل شکنجه‌های دشمن مقاومت نموده و درس آزادگی، پایداری و مقاومت به یاران در بند و همه آزادی‌خواهان جهان آموخته‌اند. به روح بلند شهیدان آنان خصوصاً سید آزادگان مرحوم حجة الاسلام سید علی اکبر ابوترابی درود می‌فرستیم.

در این نوشتار کوتاه، اشاراتی به برخی رشادتها و ابتکارات روحانیان آزاده می‌کنیم، به امید آن که آموزه‌های مفیدی برای همه اقشار به همراه داشته باشد. انشاءالله تعالی. یادآوری نکاتی در آغاز نوشتار لازم است:

۱. ترسیم وقایع اسارت با قلم و بیان، اگر نگوییم ممتنع است، بسیار صعب و دشوار می‌باشد. بسیاری از حقایق اسارت نه قابل درک و نه طبیعتاً قابل بیان است. شمار زیادی از وقایع اگر قابل درک باشند، قابل توصیف و بیان نیستند. اندکی از خاطرات اسارت است که می‌توان آنان را با بیان و (بنان قلم) برای نسلهای بعد ثبت و عرضه نمود.
۲. نگارنده هر چند توفیق حضور در دوران تلخ و غربت اسارت داشته و به نیابت از علما از سوی بعثیان شکنجه‌های سختی را تحمل کرده است، در عین حال باگذشت پانزده سال، از سالروز آزادی بسیاری از خاطرات را فراموش کرده و این مقدار اندک، نمی‌ازیم است.
۳. این خاطرات از نگاه و زاویه دید محدود بنده روایت می‌شود، و وقتی با خاطرات دیگر روحانیان و آزادگان کنار هم نهاده شود. می‌تواند تجارب آموزنده‌ای را دربر داشته و برگ زرینی را بر صفحات تاریخ روحانیت ایران و شیعه و ایران عزیز بیفزاید.

حضور روحانیان در جمع اسرا، بسیار آرامش‌بخش و دلگرم‌کننده بود، و بسیاری از شبهات و تبلیغات روانی دشمن بعثی و مهره‌های نفاق را پاسخ می‌داد. این حضور، علاوه بر تأثیر معنوی و روانی، براساس هویت صنفی و وظایف روحانیان، تا حد امکان به آنان

تکلیف می‌کرد رسالت تاریخی خود را به احسن وجه عمل کرده، و در عرصه‌های مختلف مؤثر باشند. در این مقال به سه محور اساسی از فعالیتهای روحانیان در اسارت اشاره می‌شود.

## الف. فعالیتهای مدیریتی

از آن جا که روحانیان، مُعتمد و ملجأ مردم بوده و هستند، در دوران سخت اسارت نیز - که عنان اختیار از کف می‌رود و در دست دشمن قرار می‌گیرد - روحانیان، معتمدان امین و دلسوز دیگر یارانِ اسیر بوده‌اند. به طور طبیعی دشمن برای مدیریت دلخواه خود و برای نظارت و محدود کردن فعالیتهای اسیران از افراد ضعیف و ترسو که در آن شرایط ویژه، مقهور ارادهٔ دشمن شده و حاضر به هر نوع همکاری با آنان شده‌اند، استفاده می‌نماید. در ظاهر اگر چه فرماندهان و مسئولان عراقی برای مدیریت بندها و آسایشگاه‌ها از چنین افرادی بهره می‌گرفتند، اما مدیریت پنهان روحانیان و برخی افراد صاحب نفوذ ایرانی برای اسیران مؤثر بوده و بسیاری از فعالیتهای تحت هدایت و نظارت آنان عملی می‌شد.

در روزهای نخست ورود به اردوگاه، عراقیان، برخی افراد معلوم الحال و ضعیف النفس فریب خورده را برای ارشدی آسایشگاه تعیین کردند. فرزندان انقلابی امام راحل (ره) گرچه به دلیل قهر و غلبهٔ دشمن به ظاهر سکوت کردند و ارشدیت تحمیلی آنان را پذیرفتند، اما برای کارهای اساسی و فعالیتهای حیاتی، تحت ارشاد و مدیریت روحانیان و برخی پاسداران و معلمان عمل می‌کردند.

فرایند مدیریتی اردوگاهها در طول سالهای اسارت از روند رو به رشد و تکاملی برخوردار بود. با گذشت روزها و شناخت بیشتر افراد، استقلال بیشتری پیدا شد، چنانکه در سالهای آخر و ماههای پایانی که شرایط ویژه‌ای به لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... بر عراق حاکم شد، نوعی خودگردانی و استقلال مدیریتی در اردوگاه به اجرا درآمد. برای نمونه در اردوگاه ۱۸ بعقوبه [که محل استقرار اسرای پایان جنگ و روزهای آتش‌بس بود، و متأسفانه این اسیران ایرانی از وضعیت روحی بسیار ضعیفی برخوردار بودند، و دچار برخی انحرافات رفتاری و اخلاقی شدند،] تمام نیروهای فعال [و به اصطلاح عراقی‌ها «مُشعوذین»] یعنی [خرابکارهای] اردوگاههای اسرای مفقود الاثر [ثبت نام نشده ۱۱ تا ۱۸] را در این اردوگاه گرد آوردند و در واقع به اینجا تبعید کردند.

روزهای نخست وقتی عراقی‌ها با روحیه معنوی فرزندان روح‌الله (قدس سره) مواجه شدند، اولین سخنی که افسر ارشد عراقی گفت که هم تلخ و هم شیرین بود، این بود که گفت: «ما مدتی با اسیران ایرانی [منافقین] در این اردوگاه سر و کار داشتیم. اما نوع عملکردی که از اینها دیدیم و نوع رفتاری که شما دارید در عجبیم که شما جماعت خمینی، ایرانی هستید، یا این جماعت کذابی!» خاطرات فراوانی از اردوگاه ۱۸ در حافظه هست که بنده فقط به وقایع مربوط به فعالیت مدیریتی و اداره اردوگاه به دست اسیران اشاره می‌کنم. اواخر تابستان سال ۱۳۶۸ ما وارد این اردوگاه شدیم. عراق با قبول قطعنامه از سوی امام و دولت ایران و اعلام آتش‌بس، برای جبران معضلات اقتصادی و فقر شدید، وارد جنگ با کویت شد. در این هنگام شورای رهبری اردوگاه متشکل از دوستان طلبه و فرماندهان و فرهیختگان هدایت اردوگاه را به عهده گرفتند.

امور جاری اردوگاه و نوع تعامل ما با اسیرانی که به دولتمردان و سران حکومت ایران بدبین بودند و خود را قربانی توطئه برخی مسئولان می‌دانستند، و نحوه تأثیرگذاری برای روشن شدن حقایق برای آنان و تصحیح افکار آنان، نیازمند فعالیت‌های فرهنگی بود. قرار شد برخی از دوستان طلبه و پاسدار که قدرت بیان و آمادگی علمی لازم را دارند به بهانه‌هایی مانند آوردن غذا، کارهای خدماتی و... به سراغ آنها بروند و با آنها صحبت کرده و ارشاد و راهنمایی نمایند. این برنامه اجرا شد و بحمد الله تأثیرات مثبتی هم داشت. مسأله مهم دیگری که پس از جنگ نفت و درگیری عراق و کویت از سوی شورای رهبری تصمیم‌سازی شد، نوع مواجهه ما با این مسأله بود. از این رو، سیاست اتخاذ شده این بود که ما باید ببینیم موضع رهبر معظم انقلاب و دولت جمهوری اسلامی در مقابل این حادثه چیست، اگر جمهوری اسلامی ایران، به نفع عراقیان وارد جنگ شود، ما هم وارد جنگ بشویم، از این رو، برنامه‌ای برای مشارکت در جنگ طراحی کردیم. نیروهای موجود را به گردان‌های مختلف تقسیم و فرماندهان گردانها و نیروهای تحت امر تعیین شدند. و قرار شد موقعیت اردوگاه و پادگان نظامی بعقوبه و انبارهای مهمات شناسایی شود و به موقع نیروها، مسلح وارد جنگ شوند. اما اگر رهبر و دولت ایران اسلامی اعلام بی‌طرفی کردند، ما آمادگی داشته باشیم که در صورت رسیدن نیروهای کویتی و امریکایی به بعقوبه، در موقعیت مناسب از اردوگاه فرار و بچه‌ها را سالم به سوی ایران هدایت کنیم.

سرانجام در تاریخ ۲۶ مرداد سال ۱۳۶۹ با اعلام مبادله اسرا به طور کلی مدیریت اردوگاه به دست نیروهای ایرانی افتاد و سربازان عراقی به پشت سیم خاردارها رانده شدند.

## ب. فعالیت و نفوذ معنوی

هر طلبه بسته به سطح معلومات و عمق معنوی خود، تأثیرات مثبتی بر معنویات دیگر اسیران داشت. یکی از شاخصه‌های بین معنویت، اقامه نماز است. با اینکه از روز اول، عراقیان با بهانه‌های مختلف از جمله: ممنوعیت استفاده از تربت و مهر به بهانه شرک بودن، ممنوعیت نماز جماعت و اجتماع در ارتش، در دسترس قرار ندادن آب و خاک برای طهارت، خصوصاً نماز صبح، سعی داشتند از برنامه‌های معنوی جلوگیری نمایند، اما طلاب محترم توطئه‌ها و موانع را خنثی و با بیان احکام مناسب با شرایط ویژه اسارت، موانع را برطرف و اسیران آزاده را به خواندن نماز و اذکار و ادعیه تشویق و ترغیب می‌کردند، و در این راه موفقیت‌های فراوانی نیز به دست آوردند، تا آنجا که برخی از افرادی را که حتی در سالهای آزادی در میهن رابطه‌ای با نماز و روزه و عبادت نداشتند، وادار به توبه نموده و فطریشان را تحریک کردند تا آنجا که برخی از اسیران علاوه بر نمازهای یومیة خود، نمازهای قضا را هم به جا آوردند و حتی برخی برای اموات و گذشتگان خود تبرعاً نماز می‌خواندند.

مثلاً سرباز اسیری که ظاهراً هیچ‌گونه اعتقادی به خدا و معاد و عبادت و... نداشت، با توفیق الهی و مباحثات مکرری که با وی انجام شد، موفق به خداشناسی و توبه شد و شروع به تدارک عبادات گذشته خودش کرد و از این نمونه بسیار است.

شیرمردان آزاده و سحرخیزان دل‌داده رب الارباب، نه تنها خود به اقامه نماز پرداخته و فرزندان میهن اسلامی خود را با آشنا کردن به فرایض دینی، به معنویت سوق داده‌اند، حتی بر درجه‌داران و سربازان بعضی تأثیر نهاده، آنها را نیز اهل عبادت و معنویت نمودند! در اردوگاه یازده تکریت، فردی بود به نام نایب عریف [=گروه‌بان دوم] کریم، که قامت ریز و چهره سیاهی داشت و بسیار خشن و سخت‌گیر بود و فرماندهی داخلی بند یک و دوی اردوگاه را به عهده داشت. سال اول اسارت بسیار بچه‌ها را اذیت و آزار می‌کرد اما فرزندان غیور بسیجی امام(ره)، تحت هدایت روحانیان مبارز، وی را با معارف اسلامی و حقایق

دینی آشنا کردند، تا اینکه سرانجام در سال دوم اهل نماز و روزه و عبادت شد و ماه رمضان دوم را روزه گرفت. وی در جمعی اعتراف کرد که «شما اسیر ما نیستید، ما اسیر شما ایم!» «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.»

### ج. فعالیتهای آموزشی - تبلیغی

روزهای نخست ورود به اردوگاه به دلیل فشارها و نظارت شدید نظامیان عراقی و عدم شناخت و اعتماد افراد به یکدیگر، روزهای بسیار سخت و رعب‌آوری بود. اما در عین حال دوستان طلبه در این شرایط نیز از تبلیغ و ترویج تعالیم اسلامی باز نایستادند. در این ایام به دلیل شکنجه‌های جمعی و خصوصی برخی افراد، تزلزل روحی و اضطرابهای شدید در دوستان اسیر پدید آمد. از این رو، نیاز به یک تکیه‌گاه معنوی بسیار ضروری بود. لذا دوستان در زیر پتوها و پوشیده از چشم آنتن‌ها (جاسوسان) و نگهبانهای عراقی، که از پنجره‌ها اوضاع داخل آسایشگاه را نظاره می‌کردند، مجالس دعای توسل و سایر دعاها و زیارتها را که در حافظه داشتند، بر پا می‌کردند. افراد اذکار مختلفی را زمزمه می‌کردند که تأثیر فراوانی در آرامش روحی و معنوی و پدید آمدن روحیه مقاومت داشت.

هر چه آزار و اذیت دشمن بیشتر می‌شد، گرایش فرزندان اسیر ملت ایران هم به ذکر خدا و توسل به معصومان و استمداد از آنان بیشتر می‌شد. اگر چه همین گاهی باعث می‌شد که جاسوسان به عراقیها خبر دهند و موجب شکنجه و آزار بیشتر گردد. رفته رفته با سپری شدن ایام و رسیدن ماهها و سالهای جدید، جو آرام‌تری بر اردوگاه حاکم می‌شد، فرزندان غیور و در بند ایران اسلامی از فرصتها استفاده نموده با حفظ روحیه و سلامت خود، در مقابل بی‌مهریهای دشمن مقاومت نموده از فراغتهای شبانه‌روزی برای ارتقای سطح علمی و معنوی خود بهره می‌گرفتند.

نیمه دوم، سال نخست اسارت (سال ۶۶) هنگامی که از بند دوم اردوگاه ۱۱ به بند اول تبعید شدم، در آسایشگاه یک مستقر شدم، اینجا تقریباً جو بهتر و آرام‌تری حاکم بود. اسرای این بند اکثر رزمندگان عملیات کربلای ۴ بودند و سابقه‌ی اسارت آنها از ما بیشتر بود. در اینجا افراد براساس برنامه‌ریزی آموزشی، مخفیانه و محتاطانه، فعالیتهای آموزشی را شروع کردند. اولین تلاش این بود که از مسئولان اردوگاه، مکرر تقاضا نمودند قرآنی

برای آسایشگاهها بیاورند. سرانجام اصرار اسیران پس از هشت ماه تأثیر نمود، آنها برای هر آسایشگاه، که حدود ۱۱۰ تا ۱۱۵ اسیر در آن بودند، یک جلد «قرآن مجید» آوردند! ابتدا آماری از کسانی که سواد قرآنی داشته‌اند و می‌توانستند قرآن تلاوت کنند تهیه شد. ثانیاً از آن جا که هنوز ساعتی در آسایشگاهها نبود، بچه‌ها با استفاده از قوطی شیر خشک ساعت آبی درست کردند، تا با عدالت قرآن میان بچه‌ها دست به دست شود و همه از آیات قرآن استفاده ببرند. برخی، از فرصت استفاده کرده، آیات الهی را حفظ کرده و حافظ قرآن شدند.

اما افرادی که سواد خواندن قرآن نداشتند، ولی علاقه‌مند به یادگیری قرآن بودند توسط افراد با سواد تعلیم دیدند و قرآن خوان شدند. برای نمونه بنده موفق شدم یک برادر بسیجی مشهدی را که بالای ۳۵ سال سن داشت و در ایران در ناوایی کار می‌کرد و ما به او شاطر می‌گفتیم، آموزش قرآن دهم. از آن جا که امکانات نوشتاری مانند کاغذ و مداد، گچ و تخته سیاه نبود، از حداقل امکانات موجود استفاده می‌شد. از زمین آسایشگاه که با سیمان و بتون فرش شده بود، به عنوان تخته سیاه برای آموزش حروف الفبا استفاده می‌شد. به این نحو که تکه پارچه‌ای را به دسته قاشق بسته بودیم و آن را در لیوان آبی خیس می‌کردیم و روی سیمان حروف الفبا را می‌نوشتیم و فراگیر از این طریق با حروف الفبا و علایم آشنا می‌شد و به مرور - با یاری خداوند - خواندن قرآن کریم را فرامی‌گرفت. افراد زیادی توانستند از این راه قرآن خوان و حتی حافظ قرآن شوند و با اصول عقاید، زبان عربی و انگلیسی و سایر دانشها آشنا گردند.

با کمتر شدن نظارت بر اردوگاه، شناسایی افراد و مهارتها و دانشهای آنان شروع شد و تلاش گردید اوقات فراغت داخل آسایشگاه که حدود ۱۲ ساعت بود بیشترین بهره‌برداری شود. - در ۲۴ ساعت حدود ۲ ساعت صبح و ۲ ساعت عصر برای نظافت و دستشویی به حیاط می‌آمدیم و شب هم از ساعت ۱۰ خاموشی اعلام می‌شد. - و این بهترین استفاده از اوقات و زمان بود چون از سویی با تعلیم و تعلم رزمندگان اسلام ارتقای علمی پیدا می‌کردند، و از دیگر سو، از یاد وطن و متعلقات تا حدی منصرف می‌شدند و هم امید به آینده در ایشان احیا می‌شد.

○ برگزاری مراسم اعیاد و عزاداری‌ها و مناسبت‌ها از برنامه‌های تبلیغی دیگری بود که با کمترین امکانات، با پوشش و دور از چشم عراقیان و جاسوسان انجام می‌شد که البته گاهی هم لو می‌رفت و زمینه‌ای را برای اذیت و آزار بچه‌ها فراهم می‌گردید.

○ نشر احادیث، برنامه فرهنگی و تبلیغی دیگری بود که بسیار مفید بود؛ زیرا هر کس هر تعداد حدیثی را که بلد بود برای دیگران می‌گفت، تا آنها نیز احادیث را حفظ کنند. بنده دو حدیث را که در دوران اسارت فراگرفته‌ام از باب نمونه و برای تبرک و تیمن بیان می‌کنم:

۱. قال رسول الله (ص):

مَنْ ارَادَ صَاحِبًا، فَاللَّهِ يَكْفِيهِ، وَ مَنْ ارَادَ مُؤَسَّأً فَالْقُرْآنُ يَكْفِيهِ، وَ مَنْ ارَادَ كَنْزًا فَالْتِنَاعَةُ تَكْفِيهِ  
و مَنْ ارَادَ وَاعْظًا فَالْمَوْتُ تَكْفِيهِ، وَ مَنْ لَمْ تَكْفِهِ هَذِهِ الْارْبَعَةُ فَالْتَارُ يَكْفِيهِ.

بنده این حدیث را چنین به نظم ترجمه کرده بودم.

هر آن کس صاحبی خواهد، خدا بس	برای آنس قرآن همدی بس
یگانه گنج کافی شد قناعت	به یاد مرگ دهی قلبت صفا بس
هر آن کس را نشد این چار کافی	برایش آتش قهر خدا بس

۲. قال الامام الحسن العسكري (ع):

مَا مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَكُنَّا نَعْمَةٌ تَحِيطُ بِهَا.

هیچ بلایی نیست مگر نعمتی بر آن احاطه دارد بلا همچون نگینی محاط به نعمت است.

این حقیر با قلت بضاعت، که طلبه پایه سوم بودم، حدود ۲۰۰ حدیث را که در حافظه داشتم بر روی گوشه روزنامه و پاکت سیگار و... نوشته و در اختیار دوستان رزمنده قرار دادم تا هم آنها را حفظ نمایند و هم از مفاهیم و گزاره‌های آنها آرامش روحی و درس استقامت بگیرند. اواخر سال دوم اسارت که در بند سوم، آسایشگاه سوم بودیم، دوستان طلبه به همراه دیگر رزمندگان اسلام تصمیم گرفتند با استفاده از امکانات موجود از قبیل گوشه‌های روزنامه‌ها، پاکتهای سیگار، سیمان و گچ و... که دوستان از بیگاریها و خارج اردوگاه محتاطانه می‌آوردند و با تک زدن مداد و خودکار از عراقیان توسط برادران امر بر - سربازهایی که برای عراقیان خدمت می‌کردند - هفته نامه یا مجله‌ای تحت عنوان «سفیر» فراهم آورند. براساس تقسیم کار بنده در آن زمان فرصت کردم با استفاده از آیات قرآنی که



حدود ۲۱ جزء را تقریباً حافظ بودم و قرآن مجید، روی واژه‌ها و مفاهیم مطالعه و حاصل را به عنوان مقاله قرآنی در مجله مذکور نوشته و در اختیار اسیران آزاده گذارم.

توفیق دیگر که در راستای فعالیت فرهنگی در همین آسایشگاه روزی من شد این بود که دو ماه رمضان که تلویزیون عراقیها یک ساعت به افطار روزی یک جزء قرآن ترتیل با صدای مرحوم عبدالباسط پخش می‌کرد، به سرعت همراه تلاوت عبدالباسط آیات را برای دوستان اسیر که علاقه‌مند بودند و اطراف تلویزیون جمع می‌شدند، ترجمه می‌کردم.

از دیگر برنامه‌های معنوی تبلیغی، زیارت پرفیض عاشورا بود که صبحهای بیشتر روزها، در جمع محدودی از دوستان، یا به تنهایی در زیر پتو خوانده می‌شد. همچنین دعای توسل تقریباً هر شب یا هنگام غروب خوانده می‌شد. دعای پربرکت توسل عامل مهمی برای امنیت روانی ما بود که حتی در مواقع فراخوان برای شکنجه تا زمان رسیدن نوبت تا هر کجای دعا ممکن بود، تلاوت می‌شد، سپس با آمادگی معنوی و کسب روحیه مقاومت از نامها و حقیقت اسمای حسنا پیامبر(ص) و فاطمه زهرا و امامان معصوم علیهم السلام شکنجه‌های طاقت‌فرسا را تحمل می‌نمودیم.

هر چند خوب نیست روح لطیف شما سروران را با بیان خاطرات تلخ اسارت رنجیده سازم، اما از آنجایی که لازم می‌دانم زحمتهای و رنجهای سخت و ناگوار اسیران به ویژه روحانیان شیعه به نسلهای آینده منتقل گردد، از باب ادای وظیفه این خاطرات را نقل می‌کنم تا شما سروران روحانی که مبلغان موارث تشیع هستید آنها را برای امت اسلامی بیان نمایید:

انواع مختلفی از شکنجه توسط عراقیان اجرا می‌شد: یکی از آن نمونه‌ها به «غسل کابل» تعبیر می‌شد، چون در فرایند این نوع شکنجه، یک بار از فرق سر تا نوک انگشتان پا با ضربات کابل و مشت و لگد و دمپایی کاملاً کبود می‌شد و پوستها چند لایه سفت شده، به مرور زمان خشک و کنده می‌شدند.

در این شکنجه ابتدا افراد را از آسایشگاه به جایی که تحت عنوان «مکتبه» (کتابخانه) خوانده می‌شد، فرامی‌خواندند. (این مکان را) درست کرده بودند تا اگر روزی قرار شد این اردوگاه را به صلیب سرخ نشان بدهند - که تا آخر هم نشان ندادند - بگویند ما زمینه‌های علمی و فرهنگی اسیران را فراهم کرده‌ایم. [و در واقع «مکتبه» یعنی محل کتک زدن و

شکنجه گاه بود. آنجا، افراد به حالت چمباتمه سرها پایین می نشستند تا نوبت آنان برسد. مرحله نخست وقتی فرد وارد می شد دو سه نظامی عراقی با هیكلهای درشت با مشت و لگد فرد را به هم پاس می دادند، در این مرحله سر و صورت و چشم و پشت و پهلو ی فرد بر اثر ضربات مشت و لگد خونین و مالین و کوبیده می شد. مرحله دوم: فلک چوبی بود که دو سر آن را با طناب بسته بودند، آن را به دور پای فرد سفت می کردند. دو نفر سرباز یا خود فروختگان (منافقین) ایرانی اطرافش را می گرفتند تا فرد پایش را جمع نکند. پاهای فرد را رو به بالا نگهداشته سرباز دیگر با دست کلنگی که وسطش را میله آهنی جاسازی کرده بودند، از کف پا تا انتهای رانها را با ضربات محکم کبود و خونین می کرد و برای اینکه فریاد و ناله مضروب، به گوش اسیران دیگر نرسد، در دهانش دمپایی یا قالب صابون می گذاشتند که خود وسیله دیگری برای شکنجه بود، چون نفّس فرد بیرون نمی آمد و گاهی موجب خفگی می شد، که یکی از عزیزان دانشجو و طلبه خراسانی از این راه به شهادت رسید. در مرحله بعد فرد به صورت سجده می خوابید، دو سرباز از دو سمت با کابل از کله تا پایین کمر وی را با ضربات کابل سیاه و بی حس می کردند. مرحله پایانی هنگام خروج جلوی درب سرباز عراقی با دمپایی سنگین لاستیکی آن قدر بر سر و صورت می زد که یا خود خسته می شد یا فرد اسیر از نا می افتاد. از همه چیز دردناک تر این بود که فرد با این همه شکنجه که از پا می افتاد، باید به هر جان کندن و لو سینه خیز برای آمار در صف حاضر می شد و این خود باعث می شد که افراد موقع فرار از ضربات کابل، هنگام آمار، از ترس با دست و پایشان به پشت و پهلو ی مضروب فرد شکنجه شده ضربه بزنند و درد وی را بیش تر سازند، و سرباز قسی القلب عراقی نیز گاهی با تازیانه کابل درد و زخم بدن مجروح را تازه می کرد.

برنامه های تبلیغی - فرهنگی کماکان ادامه داشت، تا خرداد ماه سال ۱۳۶۸ و ایام رحلت حضرت امام (رضوان الله علیه) فرار سید. در این ایام برنامه های تبلیغی و عزاداری ویژه ای با همفکری دوستان روحانی و سایر رزمندگان اجرا شد. آنچه گذشت به اختصار چنین بود: هنگامی که ارتحال حضرت امام (ره) برای ما قطعی شد، هاله ای از غم و اندوه فضای اردوگاه را فرا گرفت. کوهی از غم بر اسرا آوار شد، چشمان چون ابر بهاری اشکریزان و دلها چو سدی بزرگ آماج طوفانهای حسرت و اندوه گشت.

براساس برنامه تنظیمی توسط شورای رهبری اردوگاه که از اعضای مهم آن، طلاب بودند، اسیران همراه هم‌وطنان عزیز مراسم عزاداری برپا کردند و یک هفته عزای عمومی اعلام شد. قرار شد بچه‌ها همه لباس یک رنگ بپوشند، اما لباسهای بچه‌ها متفاوت بود، تنها لباسی که برای همه یک رنگ بود، لباس سبز کلفت زمستانی بود. با اینکه هوای گرم و خشک کویری تکریت بسیار سوزان بود، دوستان برای نشان دادن وحدت و ارادت و محبت خود به رهبر کبیر انقلاب، در دل گرما، لباس گرم زمستانی را پوشیدند. عراقیها با وحشت و احتیاط با قضیه برخورد می‌کردند چون علاقه و وابستگی معنوی اسیران با امامشان را بارها آزموده بودند. از این رو، با آرامش و احترام رفتار نموده و مواظب بودند هیچ درگیری ایجاد نشود. موقع آمار وقتی با بچه‌ها که لباس یک رنگ و متحدالشکلی پوشیده بودند، مواجه شدند، گفتند: مسأله چیست؟ گفته شد ما می‌خواهیم برای رهبر خودمان عزاداری کنیم! آنها نیز به ظاهر خود را غمگین نشان داده و بدون عکس‌العمل خشنی گفتند: سید الرئیس صدام هم هییتی برای شرکت در مراسم عزاداری و تسلیت‌گویی به ایران فرستاده است.

دوستان از فرصت پیش آمده کمال استفاده کردند و روزها در یکی از آسایشگاههای بند به نوبت مجالس ترحیم برگزار نمودند.

برنامه دیگر برای گرامی داشت حضرت امام(ره)، ختم قرآن بود که هر کس علاقه‌مند بود یک ختم قرآن را برای اهدا به روح ملکوتی امام به عهده می‌گرفت. بنده نیز موفق شدم حدود هفت ساعت و چهل و پنج دقیقه با ترتیل، یک ختم قرآن به روح بلند امام(ره) اهدا نمایم.

در جریان عزاداری امام(ره)، در بند ۳ و ۴، اردوگاه ۱۱، تعدادی وابستگان نفاق در جمع اسرا بودند و به دلیل اهانت به حضرت امام(س)، با دوستان حزب‌اللهی و فرزندان عزادار روح‌الله(ره) درگیر شدند. به همین دلیل عراقیان ضمن جدا کردن سران غائله در بند ۳ و ۴ و برای پیشگیری حوادث مشابه در سایر بندها تصمیم گرفتند، افرادی را به عنوان سران و افراد صاحب نفوذ از جمع اسیران جدا کنند. از این رو، حدود ۴۲ نفر را از بند ۳ و ۴، و ۳۰ نفر را از بند ۱ و ۲ که جمعا ۷۲ نفر بودند از اردوگاه بزرگ تبعید و به قلعه‌ای که ملحق الف اردوگاه ۱۱ بود، منتقل کردند.

تعداد زیادی از دوستان طلبه در این جمع بودند. ابتدا ما را در دو اتاق جدا نگهداری کردند و فقط روزی یک ساعت برای تنبیه و دستشویی به حیاط می‌آوردند. آب و یخ را در گرمای تابستانی قطع نمودند و برای اینکه بچه‌ها اذیت شوند، نگهبانان بالگد به درب اتاق می‌زدند تا کسی نخوابد. حدود چهل روز در اتاقهای کوچک بودیم که جایی برای جا به جا شدن نداشتیم. روزهای آخر همه ۷۲ نفر را در یک اتاق بزرگ جمع کردند. در اینجا با دوستان طلبه‌ای که قبلاً فقط با نامهای آنها آشنا بودیم، از نزدیک آشنا شدیم. بعد از چند روز همه را به اردوگاه ۱۸ تبعید نمودند. در این اردوگاه نیز خاطرات تلخ و شیرین فراوانی هست که خود کتابی مفصل است!

تو خوشنود باشی و ما رستگار

خدایا چنان کن سرانجام کار



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی